

فصلنامه علمی - پژوهشی تحقیقات سیاسی و بین‌المللی
دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا
شماره پنجم - بهار ۱۳۸۹
صص ۲۳۶ - ۲۰۳

انقلاب اسلامی ایران و نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل جدید

ابوذر فتاحی زاده^۱ - اشرف امینی^۲ - سید مجتبی تقوی نژاد^۳

تاریخ دریافت: ۸۹/۳/۱۱

تاریخ تصویب: ۸۹/۵/۲۵

چکیده:

در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ و در پی دگرگونی در سازمان تولید و سرمایه، نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل کلاسیک به نظام جدیدی گذار نمود که در ادبیات اقتصاد سیاسی به نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل جدید، معروف است. انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ و در میانه‌ی عمر این نظام به وقوع پیوست. این انقلاب بر آن بود، ایدئولوژی خود را به هم‌هی وجوه امر بین‌المللی، بسط دهد. یکی از این عرصه‌ها، نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل است که انقلاب اسلامی خواهان جایگزین کردن مفهوم «انسان اقتصادی» با «اقتصاد انسانی» در آن بود.

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تهران

۲. دانشجوی علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی

۳. کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا

نوشته‌ی پیش رو در پی آن است که دریابد گذار این دیدگاه به عرصه‌ی عمل چگونه بوده است. از این رو، پرسش آغازین پژوهش حاضر این است که، تأثیر انقلاب اسلامی بر نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل جدید به چه صورت بوده است؟ فرضیه‌ی نگارندگان این است که، انقلاب اسلامی ایران با ایجاد بلوک یا بلوک‌های تاریخی ضدهژمون، نظام مذکور را به چالش کشید. ضمن شناسایی وجوه این نظام، جهت‌گیری ضدهژمونیک انقلاب اسلامی و تلاش آن برای ایجاد بلوک یا بلوک‌های تاریخی ضدهژمون را رصد خواهیم نمود و آنگاه خواهیم گفت؛ که به دلیل تشتت هرمنوتیکی در عرصه‌ی ایدئولوژیک، قوت ابزارهای هژمونی مسلط و عدم درک یکپارچه و اجماعی از این فرایند، انقلاب اسلامی نتوانست سبب تحول این نظام به نظامی جدید و متفاوت شود. رهیافت این نگاشته، رهیافتی نئوگرامشیانیستی است که بر عقاید آنتونیو گرامشی و رابرت کاکس مبتنی است.

کلید واژگان: انقلاب اسلامی، نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل جدید، هژمونی، بلوک تاریخی، بلوک ضدهژمونیک.

مقدمه

انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ و در میانه‌ی عمر نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل به وقوع پیوست. این انقلاب بر آن بود تا با ارجاع به مفاهیم و دوانگاری‌های جدیدی نظیر، «مستضعفین و مستکبرین»، «کاخ نشینان و کوخ نشینان» و ... هژمونی مسلط بر روابط تولید داخلی در ایران را دگرگون سازد. خاصه آنکه این انقلاب از یکسو در کشوری رخ داد که یکی از تولیدکنندگان عمده‌ی نفت، این شکل جدید سازماندهی سرمایه‌داری و نیز حافظ امنیت آن در حوزه‌ی خاورمیانه (سیاست دو ستون) بود. از سوی دیگر انقلاب اسلامی بر

آن بود، روابط تولید داخلی وابسته به این نظام را تغییر داده و روابط تولید جدیدی را نه تنها در حوزه‌ی جغرافیایی ایران، بلکه در کل گیتی سازمان دهد. بحث «اقتصاد اسلامی» و التفات رهبران فکری و عملی انقلاب مانند آیت اله طالقانی در کتاب «مالکیت و اسلام»، دکتر علی شریعتی در «جهت‌گیری طبقاتی در اسلام» و مباحث آیت‌اله مطهری و تا حدودی بهشتی در راستای به چالش کشیدن تئوریک این هژمونی مطرح گردید. همچنین اقدامات باز توزیعی از پایین و از بالای اوایل انقلاب به دنبال این مباحث و به سبب تغییر روابط تولید ناعادلانه‌ی حاکم بر این جامعه صورت پذیرفتند (حاتمی، ۱۳۸۷).

دگرگونی در روابط تولید حاکم و به محاق گذاشته شدن هژمونی توجیه‌گر آن، به ایجاد یک بلوک تاریخی جدید در ایران و جامعه‌ی مدنی ویژه‌ی آن منتهی شد که خواهان بسط این تغییر به عرصه‌ی اقتصاد بین‌المللی بود. پرسش آغازین پژوهش حاضر این است که، تأثیر انقلاب اسلامی بر نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل جدید به چه صورت بوده است؟ مراد از نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل جدید، نظام اقتصادی جهانی است که در پی بازسازی سرمایه‌داری جهانی در اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ پدیدار شد و در اوایل دهه‌ی ۹۰ همین قرن، نشانه‌های گذار به نظام جدیدی را از خود نشان داد که به ویژگی‌های آن خواهیم پرداخت. فرضیه‌ی نگارندگان این است که انقلاب اسلامی از طریق ایجاد بلوک‌های تاریخی ضد هژمونی، نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل جدید را به چالش کشید. رهیافت نگاشته‌ی پیش‌رو، رهیافت نتوگرامشیانسیسم خواهد بود. از این سبب، ابتدا به مبادی تئوریک این رهیافت نظری می‌اندازیم و سپس تلاش داریم در قالب این رهیافت به خصیصه‌های نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل جدید بپردازیم. آنگاه جایگاه ایران پیش از انقلاب در این نظام را واکاوی خواهیم کرد تا زمینه‌ی فهم خواننده در باب تأثیر انقلاب اسلامی در وهله‌ی اول بر بلوک تاریخی داخلی و دگرگونی سازمان دولت در ایران و در وهله‌ی دوم بر نظام پیش گفته فراهم آید. آنگاه فرایند روگردانی ایران انقلابی از نظام مذکور بررسی می‌شود و در نهایت

تلاش دولت انقلابی برای ایجاد بلوک یا بلوک‌هایی ضد هژمون بررسی خواهد شد و در خاتمه به بررسی دستاوردهای این تلاش پرداخته می‌شود.

نئوگراامشیان‌یسم و تحلیل پدیده‌ی انقلاب

نئوگراامشیان‌یسم به رهیافتی نظری اطلاق می‌شود که طی دو دهه‌ی گذشته از طریق بازخوانی نظرات آنتونیو گرامشی در حوزه‌ی مطالعاتی اقتصاد سیاسی بین‌الملل به منصفی ظهور رسیده است. این مقاله کوشش دارد با بازاندیشی در مبانی تئوریک گرامشی به چارچوبی نظری برای تحلیل اقتصاد سیاسی بین‌الملل دست یابد؛ چرا که نظریات گرامشی تلاش دارند، سازمان و روابط تولید داخلی را - آن هم فقط در ایتالیا- چارچوب بندی کنند. اوج بازخوانی آثار وی را می‌توان در عقاید و نظرات رابرت کاکس دید.

آنتونیو گرامشی رئیس حزب کمونیست ایتالیا سالیان زیادی را در زندان موسولینی گذراند. وی در آنجا به نگارش یک سری یادداشت‌ها دست زد که مدتی بعد به اهتمام مأموران ک‌گ‌ب به شوروی انتقال یافتند. در این یادداشت‌ها که به صورت رمزی نوشته شده‌اند، گرامشی خواهان واکاوی موانع انقلاب مارکسیستی در اروپای غربی است. او نقطه‌ی آغازین کار خود را این پرسش قرار می‌دهد که، چه عواملی سبب شده اند که انقلاب کارگری در اروپای غربی و به‌ویژه در ایتالیا رخ ندهد؟ دلیل مطرح شدن این سؤال برای وی، پیروزی انقلاب مارکسیستی در اکتبر ۱۹۱۷ بود (بیلیس و اسمیت، ۱۳۸۳: ص ۴۷۳).

گرامشی در تحلیل خود سه مفهوم محوری هژمونی^۱، جامعه‌ی مدنی^۲ و بلوک تاریخی^۳ را لحاظ می‌کند. او به تبع مارکس مفروض دولت بورژوازی را قبول دارد و دولت را ابزار دست طبقه‌ی مسلط می‌داند؛ اما دلیل عدم قیام طبقه‌ی کارگر در مقابل این دولت را هژمونی

1. Hegemony
2. Civil Society
3. Historical Bloc

تحمیل شده از جانب این دولت می‌شمارد. بدین معنی که دولت بورژوا از طریق تولید رضایت^۱ در عرصه‌ی داخلی مانع خودآگاهی واقعی پرولتاریا می‌شود (Cox, 1983: p164). هژمونی در اینجا به معنی اعمال سلطه از طریق تولید رضایت اقتدارآمیز- و نه از طریق اعمال سلطه به‌وسیله‌ی زور است. هژمونی به نوبه‌ی خود در چارچوب یک ساختار خاص از نهادهای اجتماعی عمل می‌کند که روشنفکران وابسته به نظام سرمایه داری آنها را به دست دارند. نهادهایی چون کلیسا، مدرسه و ... که در آنها جهان بینی و معقولیت نظام مشروع دانسته و توجیه می‌شود. گرامشی مجموعه‌ی این نهادها را که در عین خودگردانی وابسته به نظام هستند، «جامعه‌ی مدنی» می‌نامد. این نهادها به شکل خاصی در طول تاریخ هر جامعه‌ای در کنار هم به وجود می‌آیند و به هم می‌پیوندند که این چیدمان «بلوک تاریخی» نامیده می‌شود. از دید وی رسالت جریان چپ باید این باشد که با شکل دهی به جامعه‌ی مدنی جدیدی که وظیفه‌ی آزادسازی پرولتاریا را به دوش می‌کشد، یک بلوک تاریخی ضد هژمون ایجاد نماید که چرخه‌ی تولید رضایت یا همان هژمونی سرمایه داری را به چالش بکشد (Ibid: p164-7).

لازم به ذکر است که تحلیل گرامشی متوجه عرصه‌ی داخلی کشور خود، یعنی ایتالیا بود. اندیشه‌های گرامشی در دوره‌های بعد مورد توجه بسیاری از اندیشمندان چپ قرار گرفت. مکتب فرانکفورت متأخر و به‌ویژه یورگن هابرماس، مفهوم جامعه‌ی مدنی را اتخاذ نموده و بسط دادند. والرشتاین نیز در تقسیم بندی مکانی نظام جهانی به سه حوزه مرکز، شبه پیرامون و پیرامون، از ساختار مکانی حاصل از عملکرد هژمونی بهره گرفت (مشیرزاده، ۱۳۸۴، فصل پنجم). این اواخر نیز جریان چپ در روابط بین‌الملل به سمت اندیشه‌های وی جلب شده اند. آغازگر این بهره‌گیری در روابط بین‌الملل، رابرت کاکس است.

1. Satisfactory

کاکس معتقد است که ساختارها به صورت اجتماعی ساخته می‌شوند و محصول تعامل و تعاطی اجتماعی هستند (Cox, 1992a : P138). وی بر آن است که ساختارها به یمن حضورشان در حوزه‌ی بین‌ذهنی گروه‌های انسانی، بخشی از جهان ابژکتیو می‌شوند. امکان ایفای نقش فعال توسط اذهان بشری در تکوین جهان اجتماعی به معنای انکار واقعیت مادی نیست، بلکه این امر وضعیت هستی‌شناختی متفاوتی به آن می‌بخشد. گرچه ساختارها به مثابه‌ی فرآورده‌های بین‌ذهنی همچون میز یا صندلی وجود فیزیکی ندارند، دارای تأثیراتی واقعی و انضمامی هستند (Cox, 1992b : P242). به تعبیر دیگر، هژمونی سرمایه‌داری از طریق تولید رضایت سوژکتیو در اذهان اجتماع، اقدام به ساختارسازی و ایجاد یک جامعه‌ی مدنی ویژه می‌کند که استمراربخش روابط تولید سرمایه‌دارانه است.

در رهیافت کاکس، دولت «یک نقش میانجی اما مستقل» میان نیروهای اجتماعی محصول تولید و یک نظم جهانی که شکل خاصی از قدرت معین شده به‌وسیله‌ی نظام دولت‌ها از یکسو و اقتصاد جهانی از سوی دیگر است؛ ایفا می‌نماید (Cox, 1981: P141).

نظام فکری کاکس بر دو مفروضه استوار است. اول آن که وی به تأسی از گرامشی، ریشه‌ی نظم‌های جهانی را در روابط اجتماعی می‌داند (Cox, 1983: P173). بدین معنی که تغییرات قابل مشاهده در حوزه‌های نظامی و ژئوپلیتیک، نتیجه‌ی تغییرات بنیادین در روابط میان سرمایه و کار هستند. وی دومین پیش‌فرض خود را از مورخ نامی ایتالیایی یعنی ویکو وام می‌گیرد که معتقد است؛ نهادهایی مانند دولت، محصولات تاریخی هستند و نمی‌توان آنها را از تاریخ جدا کرد (Cox, 1981: P133). در رهیافت وی، دولت میانجی مذاکره و سازش ماشین حکومت و جامعه‌ی مدنی است و از این‌رو، نظم هژمونیک اجتماعی را تکوین‌بخشیده و بازتاب می‌دهد (Cox, 1983). این نظم هژمونیک اجتماعی، شکل مسلطی از «قدرت مادی، ایدئولوژی و نهادها» است که اشکال نظم جهانی را صورت داده و استمرار می‌بخشد (Cox, 1981: P141). مسأله‌ی کلیدی کاکس، تشریح‌گذار از یک نظام

جهانی به نظم جهانی دیگر است و به همین دلیل تلاش دارد تا تأثیر بلوک‌های تاریخی ضد هژمون داخلی بر شکل‌گیری و کنش سازمان دولت و نیز شکل‌دهی بلوک‌های ضد هژمون بین‌المللی را مورد مطالعه قرار دهد؛ چرا که باور دارد، فهم گذار از یک نظام به نظام دیگر در گرو فهم نیروهایی است که روابط تولید از نوعی دیگر را در سر می‌پروراند. از این منظر، از آنجایی که انقلاب‌ها نوع جدیدی از روابط تولید داخلی را خلق می‌کنند و در پی بسط درک خود به جغرافیایی فراتر از زادگاه خود و در سطح جهانی هستند حائز اهمیت خاصی می‌باشند. کاکس در قالب این تفکر به شناسایی یک بلوک ضد هژمونی در دورانی که بلوک شوروی به عنوان بلوک مطرح ضد هژمونی در حال زوال بود، نائل آمد. وی انقلاب اسلامی ایران را این بلوک بالقوه معرفی نمود. کاکس مفهوم هژمون در روابط بین‌الملل را توسعه می‌دهد و آن را از قالب زورمدارانه‌ی دیدگاه‌های نئورئالیستی و نئولیبرال خارج می‌کند. وی قدرت اصلی هژمون را نه در اعمال زور عریان، بلکه در توان آن برای تولید رضایت در کل ساختار سلطه می‌داند. از نظر وی هژمونی سرمایه داری از طریق نهادهای جامعه‌ی مدنی جهانی نظیر بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و ... بازتولید می‌شود. روشنفکران وابسته به سرمایه داری جهانی در این نهادها فعال هستند و با استفاده از نسخه‌ی جدید نظریه‌های سرمایه دارانه یعنی نئولیبرالیسم اعمال خود را توجیه می‌کنند (Cox, 1986).

به طور خلاصه می‌توان گفت؛ انقلاب نخست از طریق دگرگون سازی آرایش روابط تولید و شکل‌دهی به جامعه‌ی مدنی ضد هژمونی داخلی، بلوک تاریخی ضد هژمونیکی را پدید می‌آورد. لازم به ذکر است که در اینجا دولت، وابسته به نظام جهان‌گستر اقتصاد سرمایه‌داری فرض می‌شود. آنگاه این بلوک تاریخی بوسیله‌ی ورود در سازمان دولت و بازتعریف هویت آن، دولت را استحاله کرده و استراتژی‌های کنش ناظر بر تغییر وضع موجود را در آن تقویت می‌کند. این دولت جدید نیز به نوبه‌ی خود تلاش دارد

بلوک یا بلوک‌های تاریخی ضد‌هژمونی را در عرصه‌ی بین‌المللی سامان دهد. از این‌رو ضمن در‌منگنه گذاشتن این هژمونی، جامعه‌ی مدنی جدیدی خلق می‌کند که مروج ایده‌های ضد‌هژمونی است.

انقلاب اسلامی نیز از این منطق حاکم بر تأثیرات انقلاب‌ها بر اقتصاد سیاسی بین‌الملل، مستثنی نیست. جدال‌های هژمونیک پیش و پس از انقلاب - اما در راستای بنیادهای آن - زمینه‌ی به چالش کشیده شدن هژمونی اجتماعی پیشین و نهادهای آن را فراهم آورد. این فرایند محصول جامعه‌ی مدنی ضد هژمونیک بود که به دو طیف سنتی و مدرن قابل تقسیم بودند. از آنجا که این جامعه‌ی مدنی به لحاظ تاریخی مقدم بر این هژمونی بود و از یک سو ریشه در سنن ایرانی-اسلامی داشت و از سوی دیگر میراث‌دار نهضت مشروطه به شمار می‌رفت، توانست با قدرتی دوچندان به خلق ایدئولوژی (هایی) پردازد که از انعقاد گزاره‌های هژمونی مسلط جلوگیری به عمل آورد. از طرف دیگر، نهادهای این جامعه‌ی مدنی، مانند بازار نیز بر نهادهای زیربنایی و روبنایی مورد نظر دولت ریشه‌دارتر و باسابقه‌تر بودند و ابزارهای تولید سنتی و گردش سرمایه عمدتاً در دست آنها قرار داشت. در نهایت این آنتاگونیسم پر زد و بر خورد اجتماعی به وقوع انقلابی منجر شد که سازمان اجتماعی جامعه‌ی ایرانی را به طرز شگفت‌آوری متحول ساخت.

ماحصل به دست گرفتن دولت بوسیله‌ی این بلوک تاریخی داخلی این شد که، هویت ایستارها و دیدگاه‌های آن در باب امر بین‌المللی چرخش بزرگی کردند. این چرخش سبب تبدیل این دولت از یک دولت خواهان وضع موجود به یک دولت خواهان تغییر وضع موجود شد. یکی از حوزه‌های عمده‌ای که دولت جدید خواهان تغییر در ماهیت و کارکرد آن شد، نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل بود؛ به‌ویژه آنکه انقلاب اسلامی در قالب تعارض «مستضعفین و مستکبرین» ماهیتی اقتصادی به ایده‌های خود می‌بخشید. حال لازم است برای فهم تأثیر انقلاب اسلامی به این مسأله پردازیم که اساساً نظام اقتصاد

سیاسی بین‌الملل چیست و چه ویژگی‌هایی دارد تا بتوانیم با شناخت جوانب آن در مورد تأثیرات انقلاب اسلامی بر آن بیندیشیم.

ویژگی‌های نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل جدید

از لحاظ تاریخی، سرمایه‌داری بین‌المللی سه دوره را پشت سر گذاشته است:

۱- **نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل کلاسیک**^۱: این دوره تا اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی را شامل می‌شود. در این دوره دولت‌ها تنها بازیگران اقتصاد بین‌المللی بودند. مبادلات میان آنها انجام می‌شد و بازیگر دیگری در این بین مطرح نبود. افراد و شرکت‌هایی وجود داشتند، اما آنها به نمایندگی دولت عمل می‌کردند. یعنی اینکه یا افراد مستخدمان دولت بودند یا شرکتها، شرکتهای دولتی بودند. به عنوان مثال، در زمینه‌ی ساختار روابط میان دولت‌ها و شرکت‌ها در این دوره می‌توان به رابطه‌ی دولت بریتانیا و کمپانی هند شرقی اشاره کرد.

۲- **نظام اقتصاد سیاسی بین‌المللی جدید**^۲: این نوع نظام اقتصادی از اوایل دهه‌ی ۷۰ میلادی شروع می‌شود و تا فروپاشی شوروی امتداد می‌یابد. در این دوره بازیگران جدیدی چون شرکت‌های بین‌المللی پدیدار می‌شوند. این بازیگران با وجود آن که عمدتاً غیر دولتی بودند اما به نیابت از دولت عمل می‌کردند و چون بازوهای اجرایی آن در عرصه‌ی بین‌المللی عمل می‌کردند؛ ظهور این سامانه‌ی جدید اقتصادی منتج به بازسازی سرمایه داری در پی بحران‌های ناشی از دولت رفاه بود (P12:Rosamond,2003).

۳- **نظام اقتصاد سیاسی جهانی** (دوره‌ی گذار)^۳: این نظام از اوایل دهه‌ی ۹۰ در حال شکل‌گیری است و هنوز کم و کیف آن چندان معلوم نیست؛ اما می‌توان از برخی قرائن به

1. Classic International Political Economy System
2. New International Political Economy System
3. Global Political Economy System

قسمتی از ویژگی‌های آن دست یافت. در این نظام علاوه بر دولت‌ها، بازیگران با هویت جدیدی، مستقل از دولت به وجود آمده‌اند و هم عرض و نه در طول دولت عمل می‌کنند؛ بازیگرانی چون شرکت‌های بین‌المللی، سازمان‌های بین‌المللی و... (پالان، ۱۳۸۶، فصل اول).

دوره‌ی مورد بررسی در این پژوهش، دومین مرحله‌ی تاریخی سرمایه داری بین‌المللی است. به صورت خلاصه می‌توان ویژگی‌های این دوره را به شکل زیر شرح داد:

بین‌المللی شدن سرمایه و تولید^۱: در اقتصاد سیاسی بین‌الملل جدید همچون نیای کلاسیک، دولت بازیگر اصلی است. همانگونه که سابق بر این ذکر شد، تفاوت این دو نظام در این نکته است که در دوره‌ی دوم حیات اقتصاد بین‌المللی بازیگران جدیدی ظهور کردند که انحصار کنش را از دست دولت‌ها خارج ساختند. البته این به معنای استقلال این بازیگران از دولت‌ها نبود، بلکه بازیگران جدید نقش ابزارها و بازوهای اجرایی جدیدی برای دولت‌ها داشتند. همین عامل سبب می‌شد تا دولت‌ها در حمایت از این بازوها به مداخله در سایر کشورها اقدام نمایند (Sachs, 2004: P7).

تحول دولت در نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل ناشی از جایگاه آن به عنوان ابزار اعمال سلطه‌ی سرمایه‌ی جهانی است. از این رو هر تغییری در شرایط سودآوری سرمایه به ناچار با تغییر در سازمان دولت منجر خواهد شد. در اقتصاد سیاسی بین‌الملل کلاسیک، هدف از ساماندهی نظام سرمایه داری در خارج از مرزها، دسترسی به بازارهای سایر نقاط جهان بود. تولید و سرمایه، اموری داخلی بودند و دولت‌ها با انحصار آنها این دو بخش را از گزند وقایع سایر اقتصادها محفوظ می‌داشتند. بحران‌های دولت رفاه در اواخر دهه‌ی ۶۰ میلادی و همراه شدن آن با بحران‌های ادوار تجاری سرمایه‌داری، سبب شدت سرمایه به

1. Internationalization of Capital & Production

دنبال رها شدن از قیدو بندهای دولت- ملت برآید. محور تلاش بر آن قرار گرفت که سرمایه از مرزهای ملی خارج شود و گستره‌ای فرامرزی یابد. حدوث انقلاب اطلاعاتی در دهه‌ی ۷۰ میلادی به کمک این خواسته آمد و به جریان‌های مالی سوزان به شکل کنونی جهت بخشید (کاستلز، ۱۳۸۴، ج اول). بین‌المللی شدن - و نه جهانی شدن - سرمایه باعث شد تا تولید نیز به عنوان تابعی از آن به فرایند بین‌المللی شدن تن در دهد. این جریان عامل ظهور بازیگران جدید عرصه‌ی نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل نظیر شرکت‌های بین‌المللی است. منطقی توسعه خواه سرمایه و انبساط فراتر از ظرفیت یک کشور برای آن موجد چنین موج شدیدی شد. این موج دومینوی تغییر در اقتصاد سیاسی بین‌الملل کلاسیک را جهت می‌دهد. شناخت نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل جدید تنها با فهم این جریان امکان‌پذیر است. این جریان همچنین موجب شده است تا بنیادهای کلاسیک سرمایه این بار در عرصه‌ای نو به کار بیفتند. لیبرالیسم اقتصادی که امری کاملاً معطوف به داخل کشور بود جولانگاهی جهانی یافت و در قالب دکترین‌هایی چون ریگانیسم و تاجریسم، اقدام به توجیه شرایط جدید سرمایه نمودند.

هژمونی و جامعه‌ی مدنی جهانی: سرمایه‌داری با توسعه و تعریف خود در فضای عملیاتی وسیع‌تری یعنی خارج از حوزه‌ی دولت - ملت در تلاش بود تا بقای خود را تضمین نماید. اگر در عرصه‌ی داخلی دولت حافظ و ضامن بقای آن بود، در عرصه‌ی جدید نیز سرمایه چنین حمایت‌کننده‌ای را اقتضا می‌کرد. سرمایه با سرریز شدن به عرصه‌ی بین‌المللی منطق بقای خود در عرصه‌ی داخلی را به حوزه‌ی بین‌المللی تعمیم داد و کوشید با ایجاد هژمونی جدیدی در عرصه‌ی بین‌المللی خود را منطبق با عقل سلیم توجیه نماید. این هژمونی از طریق سازوکارهای عمل یک دولت سرمایه دار یعنی آمریکا فراهم شد. آمریکا با گسترش فرهنگی و اندیشه‌های سرمایه دارانه در سطح جهانی به فراهم آوردن شرایط این هژمونی دامن زد. بازسازی اندیشه‌ی رئالیسم در شکل جدید و تهاجمی آن و قرار

گرفتنش به عنوان سرلوحه‌ی عمل سیاست خارجی این کشور و همراه با آن تأکید جدیدی بر منطق بازار، همگی تنها از طریق روشنفکران وابسته به سرمایه‌داری عملی شد. هژمونی تولید شده بوسیله‌ی روشنفکران در قالب جامعه‌ی مدنی نوپای جهانی به تثبیت و نهادینه شدن خود اقدام می‌کند. نهادهایی همچون بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول که ایدئولوژی بازار و لیبرالیسم اقتصادی، کتاب مقدس آنها به شمار می‌رود (استیگلیتز، ۱۳۸۴).

ضررهای ناشی از این جامعه‌ی مدنی هژمونیک طی تحقیقات بسیاری در مورد جهان سوم کاملاً اثبات شده است.

هژمونی و بلوک تاریخی: بلوک‌های تاریخی در وهله‌ی اول در پی وابستگی‌های اقتصادی نضج می‌گیرند؛ آنگاه روابط سیاسی، تحکیم و بازاندیشی در آنها را تعیین می‌نماید. هژمونی لیبرالیسم - که آمریکا پرچمدار آن در حال حاضر است - پس از جنگ جهانی دوم شروع به شکل‌گیری در سطحی بین‌المللی نمود. وام‌های پرداخت شده به کشورهای اروپایی جنگ زده یعنی بریتانیا و فرانسه و عدم توانایی این دول در بازپرداخت آنها سبب شد تا آمریکا بتواند از این وضعیت اقتصادی به عنوان اهرمی سیاسی جهت تغییر در موضع‌گیری‌های این کشورها استفاده نماید. آسیب دیدگی کم اقتصاد آمریکا از خسارات جنگ به علت فاصله‌ی جغرافیایی از اروپا مزید علت شد تا این دولت بتواند به یکه تازی در اقتصاد بین‌المللی نائل آید. این موقعیت جدید به دولت آمریکا این فرصت را داد تا با بسط لیبرالیسم در سطحی وسیع به‌ویژه در دهه‌ی ۷۰ میلادی به ایجاد یک بلوک تاریخی منسجم دست یابد. ظهور شوروی به عنوان یک ابرقدرت پس از جنگ سرد و تشکیل یک بلوک ضد هژمونی لیبرالیسم به آمریکا کمک نمود تا بتواند با تلقین خطر آن به اروپائیان به انسجام بیشتر این هژمونی یاری رساند. شرایط اقتصادی یادشده به تقسیم نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل جدید به یک بلوک تاریخی هژمونیک و یک بلوک تاریخی ضد هژمونیک

منتهی شد. اینک این دو بلوک و بنیادهای هژمونی و ضد هژمونی آنها مسیر کنش در اقتصاد بین‌المللی را به دولت‌ها عرضه می‌داشتند و هر طریق دیگری غیر عقلانی و نادرست شمرده می‌شد.

هژمونی و تقسیم کار بین‌المللی^۱: اصل مزیت نسبی اقتصادی لیبرالیسم، هر نهاد اقتصادی را به تناسب توان تولیدی آن برحسب هزینه - فایده ارزش‌گذاری می‌کند. به این معنی که هر منطقه‌ای که بتواند یک کالا را ارزانتر از سایر مناطق تولید نماید، باید اهتمام خود را در این زمینه صرف کند و نیازهای دیگر خود را از سایر مناطق تأمین نماید. هژمونی حاکم بر اقتصاد سیاسی بین‌الملل به پیروی از این منطق تئوریک سعی در تقسیم کار بین‌المللی داشت. محصولات کشاورزی را عمدتاً به آفریقا و آمریکای جنوبی واگذاشت و تأمین انرژی را بر دوش خاورمیانه نهاد. روندی که به شکل‌گیری مفهوم تئوریک جهان سوم در حوزه‌ی نظری منجر شد. این تقسیم کار بین‌المللی در بلوک تاریخی هژمونی به صورت سازمان یافته‌ای دنبال شد. روند مذکور را بلوک ضد هژمونی شوروی نیز در پیش گرفت. دولت‌ها در اینجا دیگر موجودیت‌های اقتصادی مستقلی نبودند، بلکه ساختار داخلی هژمونی تحت سلطه‌ی سرمایه‌ی جهانی آنها به تناسب خواست‌ها و نیازهای توسعه‌ی سرمایه به سیاست‌گذاری اقدام می‌نمود.

اکنون که خصیصه‌های این نوع سازماندهی اقتصادی - سیاسی سرمایه داری را ذکر کردیم، لازم است جایگاه ایران پیش از انقلاب را نیز در این نظام روشن سازیم؛ چرا که فهم تأثیر انقلاب اسلامی بر نظام مذکور در گرو تطبیق رهیافت ایران به این نظام در دوره‌ی پیش از انقلاب با عصر پس از انقلاب است.

جایگاه ایران پیش از انقلاب در نظام اقتصاد سیاسی بین‌المللی جدید

سرمایه‌ی جهانی در دوران اقتصاد بین‌المللی کلاسیک توانست با ابزار استعمار به توسعه‌ی خود در خارج از مرزهای اروپا نائل آید. دولت‌های زیادی در فرایند کلونیزاسیون یا کاملاً در قلمرو سیاسی دول استعمارگر قرار گرفتند، یا به شرایط وابستگی تن در دادند. از جمله کشورهای دسته‌ی اول می‌توان از هند نام برد و کشور ایران در دسته‌ی دوم این گروه از کشورها قرار دارد.

اهمیت ایران برای رشد سرمایه به دلیل پتانسیل‌های زیادی است که می‌توانند به توسعه‌ی سرمایه یاری رسانند. این پتانسیل‌ها از دو جهت برای اقتصاد بین‌المللی حائز اهمیت بوده‌اند. جهت اول معطوف به ظرفیت مصرفی ایران می‌باشد. ایران به صورت بالفعل و بالقوه بازار مصرف بسیار بزرگی برای سرمایه‌ی جهانی و تولید اقتصادی منتج آن است. در وهله‌ی دوم، ایران توان آن را دارد که براساس اصل مزیت نسبی ریکارد و نقش یک تولیدکننده را در نظام اقتصاد بین‌المللی ایفا نماید. البته لازم به ذکر است که این جایگاه تولیدی براساس تقسیم کار بین‌المللی سامان می‌یابد. بدین معنی که این نقش تولیدی معطوف به یک زمینه‌ی خاص یعنی تولید مواد خام و به‌ویژه نفت می‌باشد. از این منظر ایران یک تولیدکننده‌ی مستقل و در خور نبود. در این نظام، ایران به دلیل ویژگی‌های بالا مورد توجه آمریکا به عنوان تجلی هژمونی نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل جدید واقع شد. از یک سو بازار مصرفی بزرگی برای صنایع تولیدی بلوک تاریخی غرب و در رأس آن آمریکا بود. (حجم واردات ایران از این بلوک تاریخی و عدم ترازهای تجاری ممتد ایران با آمریکا و سایر کشورهای غربی نشانی بر این مدعا است.) از سوی دیگر، به دلیل وابستگی سازمان اقتصادی تولیدی این بلوک تاریخی به مواد خام بویژه نفت ایران اهمیتی استراتژیک برای بقای این هژمونی داشت. از این رو کوشش می‌شد تا با هضم ایران در بلوک تاریخی غرب از دست یافتن بلوک تاریخی ضد هژمون آن دوران یعنی شوروی به

این کشور جلوگیری به عمل آید. طیفی از سیاست‌ها و راهبردها برای نیل به این هدف دنبال گردید. در وهله‌ی اول، این بلوک تاریخی کوشید با کالاهای فرهنگی و ایجاد گروه نخعی وابسته به سرمایه‌داری جهانی در داخل ایران پیش‌زمینه‌های جذب آن در جامعه‌ی مدنی تازه تأسیس جهانی این بلوک را مهیا کند. در وهله‌ی بعد، سیاست‌های لیبرال از سوی این گروه نخعی به عنوان دستور کار اقتصادی پیگیری شد.

در ادامه‌ی این فرایند، ایران به نهادهای امنیتی - اقتصادی این بلوک تاریخی پیوست. در سطح منطقه‌ای، سازمان عمران منطقه‌ای (اکوی دوره‌ی بعد) میان ترکیه، ایران و پاکستان تشکیل شد. آنگاه در جهت سیاست مهار بلوک غرب پیمان سنتو منعقد گردید تا نقطه‌ی کور پیمان سیتو و ناتو یعنی خاورمیانه پوششش داده شود. متقدم بر همه‌ی موارد مذکور برای پوشش دادن ایران، طرح مارشال که بعد از جنگ جهانی دوم در دستور کار آمریکا بود همچنان در مورد ایران اجرا می‌شد. مجموعه‌ی عوامل فوق سبب گردید که ایران به یکی از زیر مجموعه‌های بلوک هژمونیک سرمایه‌ی جهانی تبدیل شود. درک سیاست‌های ایران پیش از انقلاب در دهه‌ی ۷۰ میلادی تنها در پرتو درک این جایگاه ایران در بلوک سرمایه‌داری قابل فهم است. هر چند که حکومت پهلوی در برخی از سیاست‌گذاری‌های اقتصادی خود نشانه‌هایی از تمایل به تغییر موقعیت اقتصادی‌اش در این بلوک را از خود نشان داد به نحوی که گمان رویارویی با بلوک را به ذهن متبادر می‌ساخت، اما این به معنای ضدیت با آن نبود. نمونه‌ی این سیاست‌گذاری‌ها را می‌توان در ایجاد و تقویت اپک توسط ایران یافت. البته این سیاست‌گذاری‌های به ظاهر مستقل، اولاً از سوی سایر ارکان بلوک تعدیل می‌شد و ثانیاً هژمون برخی از این کنش‌ها را به رسمیت می‌شناخت. نکته‌ی اساسی برای هژمونی این بود که کلیت قواعد بلوک یا همان اصول لیبرال سرمایه‌داری از سوی کشورهای عضو به رسمیت شناخته شود و براساس آنها کشورها در اقتصاد سیاسی بین‌الملل عمل نمایند.

انقلاب اسلامی و هژمونی

انقلاب در فرهنگ سیاسی با سایر دانش‌واژه‌های هم‌خانواده‌ی خود نظیر اصلاح، تفاوتی بنیادین دارد و آن این است که انقلاب خواهان تغییر کلان و نه جزئی در کلیه‌ی جوانب زندگی انسان و اجتماع می‌باشد. تعریفی که در ابتدای این نوشته از انقلاب اسلامی و شاخصه‌ی دگرگون‌کننده‌ی آن به دست دادیم، مبین این عنصر ذاتی انقلاب است. این تحول به ناچار صرفاً در حوزه‌ی نظر باقی نمی‌ماند و خواهان گذار به عرصه‌ی عمل می‌باشد. گذار به عرصه‌ی عمل باعث می‌شود که انقلاب بنا به تاریخ خود به تعریف دشمنانش اقدام نماید. انقلاب اسلامی ایران نیز از این جریان مستثنی نیست؛ گرچه ایده‌های انقلاب در مورد نظام سرمایه‌داری نتوانستند در یک پروسه‌ی تولید فکری استمرار وافی و کافی داشته باشند و بتوانند در حوزه‌ی ایدئولوژیک به صورتی جهانی مورد قبول عام واقع شوند.

فهم جریان دیگرسازی انقلاب اسلامی تنها با رجوع به جریان‌های بلندمدت، میان مدت و کوتاه مدت تاریخی انقلاب میسر می‌شود. اگر از منظر دوره‌های بلندمدت تاریخی به ریشه‌های انقلاب اسلامی نگاه کنیم، اولاً در می‌یابیم که دشمن تعریف شده‌ی این انقلاب نظام‌های غیر الهی و استعمار کشورهای مسلمان است. از منظر جریان‌های میان مدت تاریخی سه واقعه و جریان به تعریف دشمن انقلاب اسلامی انجامیدند. واقعه‌ی اول، سقوط دولت ملی دکتر مصدق بود. جریان دوم، کمک‌هایی بود که به شاه به عنوان دشمن داخلی انقلاب اسلامی و تجلی نظام غیر الهی حاکم در ایران می‌شد. مورد سوم، جریان صدور نفت و توزیع آن در بلوک سرمایه‌داری بود. از منظر کوتاه‌مدت می‌توان به دخالت‌های آشکار و پنهان بلوک تاریخی غرب در جریان وقوع انقلاب نظیر مشاوره به حکومت شاه از سوی سالیوان، سفیر آمریکا در ایران اشاره کرد. همانگونه که در تاریخ گواهی می‌دهد، جریان بلندمدت تاریخی استعمار از سوی این بلوک طی دو قرن گذشته به

ایران تحمیل گردید و آمریکا به عنوان طلایه دار متأخر این بلوک سعی در حفظ و استمرار نظام غیرالهی شاهنشاهی داشت. در سطح دوم یعنی جریان‌های میان مدت، سقوط مصدق، کمک‌های اقتصادی و نظامی به شاه و همچنین جریان صدور نفت به این بلوک و به‌ویژه آمریکا مربوط می‌شود.

همه‌ی این فرایندها سبب گردید تا انقلاب اسلامی، بلوک هژمونی و سردمدار آن آمریکا را به عنوان دیگری تعریف نماید و در پی آن برآید تا در مرحله‌ی اول ایران و در مرحله‌ی بعد سایر جهان را از حوزه‌ی نفوذ این بلوک تاریخی و هژمون آن آمریکا خارج نماید. در این راستا انقلاب اسلامی تلاش نمود تا با استفاده از پتانسیل‌های ایران در نظام اقتصاد سیاسی بین‌المللی جدید به این مهم نائل آید. همان‌گونه که سابق بر این گفتیم بخش مصرف اولین جایی بود که از سوی این نظام نوظهور مورد توجه قرار داشت. انقلاب اسلامی به منظور نفی بلوک مسلط اقدام به آمریکازدایی از بازار نمود و همچنین با توسعه‌ی روابط اقتصادی با سایر مناطق ضد هژمون سعی نمود نیازهای مصرف داخلی ایران را تأمین نماید. در بخش تولید، انقلاب اسلامی ابتدا به حذف تولید وابسته به هژمون کمر همت بست. فرار موج وسیعی از سرمایه داران این بخش به خارج از کشور بدین دلیل اتفاق افتاد. ثانیاً انقلاب اسلامی از نفت به عنوان یک کالای سیاسی برای به چالش کشاندن نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل جدید بهره برد. استفاده از نفت به عنوان سوخت سیاست به دو شکل صورت پذیرفت: در شکل اول که مربوط به خود نفت می‌باشد ایران با دستکاری در میزان تولید و صادرات خود به این بلوک از آن به عنوان اهرمی سیاسی استفاده نمود. وقوع جنگ تحمیلی و نیاز به تأمین نیازهای شرایط جنگی این تاکتیک را مخدوش ساخت. شکل دوم این بهره‌برداری مربوط به موقعیت ژئوپلیتیک ایران است. ایران انقلابی با استفاده از منطقه‌ی نفت خیز خلیج فارس و دسترسی ویژه به تنگه‌ی هرمز کوشید دسترسی بلوک هژمونی به این کالای حیاتی را تحت نظر خود درآورد و با استفاده از این اهرم به عنوان

ابزار تعدیل‌کننده‌ی نظامی از لحاظ جنگی عامل هژمون یعنی عراق را مهار نماید (Brumberg & et al., 2008: P17). علاوه بر این موارد ایران خود را موظف به خروج از پیمان‌های اقتصادی- امنیتی بلوک هژمونی می‌دانست. از این رو از ستو خارج گردید و سازمان عمران منطقه‌ای را در عمل بی‌اثر گرداند.

انقلاب اسلامی و ایجاد بلوک ضد هژمون

انقلاب اسلامی فعالیت ضد هژمونیک خود را صرفاً به صورت سلبی محدود نکرد و در پی آن برآمد تا با اعمال ایجابی به مبارزه با نفوذ و قدرت هژمون در اقتصاد سیاسی بین‌الملل بپردازد. بلوک کلان مورد نظر انقلاب اسلامی حوزه‌ی تمدن اسلامی بود. اما این عنایت باعث نشد تا به سایر مناطق و کشورهایی که بستر مناسب این جریان را داشتند توجه ننماید. البته ناگفته نماند که جدال‌های ایدئولوژیک داخلی که هر کدام تفسیر خاصی از اهداف دولت جدید داشتند سبب شکل‌گیری رهیافت‌های چندپاره‌ای در باب شیوه‌ی به محاق گذاشتن هژمونی بین‌المللی شد که از حوصله‌ی این بحث خارج است. در یک دسته‌بندی مجمل، این تلاش‌ها را می‌توان این گونه برشمرد:

انقلاب اسلامی و سازمان‌های اقتصادی: رفع نیازمندی‌های داخلی در شرایط آشوب‌زده‌ی سالیان اول انقلاب از خواسته‌های انقلابیون بود. اما به دلیل حاکمیت فضای انقلابی و ایدئولوژیک آن سال‌ها، هرگونه استمداد از سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی که زیر نظر بلوک هژمون و از آن او بودند خیانت به اصول انقلابی دانسته می‌شد. این عامل باعث شد تا ایران برای اجتناب از درگیر شدن در سازوکارهای مدنی هژمونی، قید سازمان‌های بین‌المللی را بزند. وقوع جنگ تحمیلی و به دنبال آن خرابی‌ها و کمبودهای ناشی از این جنگ فرسایشی سبب گردید تا بسیاری از منابع و تأسیسات تولیدی عملاً از کار بیفتند و همان توان اقتصادی اوایل انقلاب نیز کاستی بگیرد. این عامل سبب گردید تا دولت

خواهان آن شود که بازسازی بعد از جنگ را سامان دهد. از این رو هم خود را صرف بازسازی سازمان عمران منطقه‌ای، تحت نام جدید اکو نماید. از طرف دیگر ایران سعی نمود با توجه مجدد به سازمان‌های تخصصی سازمان ملل، نظیر فائو، گروه ۷۷، یونیدو و ... از فشار ناشی از نهادهای دیگری چون صندوق بین‌المللی پول برای وام‌گیری بکاهد. از سویی نیز به تبلیغ بر ضد نهادهای هژمونی بین‌المللی چون صندوق بین‌المللی پول دامن می‌زد. در مجموع، بحران‌های داخلی مجال چندانی برای انقلاب اسلامی باقی نگذاشته بودند تا به صورت جامع و دائم به فعالیت در این عرصه دست بزنند. به همین دلیل نتوانست حضور چشمگیری را در مبارزه با هژمونی در سازمان‌های بین‌المللی اقتصادی از خود به جا بگذارد. حتی این تلقی وجود داشت که کلیه سازمان‌های به‌ویژه سازمان ملل از آن آمریکا هستند و ضمن عدم توجه، به ضدیت با آنها نیز پرداخت. مجموعه‌ی این شرایط سبب گردید که ایران نتواند به صورت مؤثر به مقابله‌ی جدی با هژمونی و بلوک سازی علیه آن در نهادهای بین‌المللی دست بزند.

انقلاب اسلامی و آسیای شرقی: ایران همواره بازار پررونقی برای اقتصادهای فعال آسیای شرقی نظیر ژاپن و چین بوده است. پایه‌گذاری اقتصاد ژاپن بر لیبرالیسم و قرار گرفتن این کشور در بلوک تاریخی هژمونی، امکان ائتلاف با این کشور را منتفی ساخت. اما وضعیت در مورد چین کاملاً متفاوت بود. چین از یک طرف به دلیل ایدئولوژی مارکسیستی - مائوئیستی به صورت واضح خود، در بلوک ضد هژمونی سوسیالیستی واقع می‌شد و از طرف دیگر به سبب اختلاف با شوروی نمی‌توانست در بلوک ضد هژمونی سوسیالیستی واقع شود. بیجینگ، ایران را به چشم کارت بازی‌ای می‌دید که با واقع شدن در منطقه‌ی استراتژیک خلیج فارس و تسلط بر تنگه‌ی هرمز می‌توانست دست‌های زیادی از شوروی و آمریکا را برای چین به ارمغان بیاورد. این برآورد استراتژیک سبب شد تا از همان اوایل انقلاب، چین به حمایت از ایران در عرصه‌ی بین‌المللی بپردازد. مهمترین و اولین تحرک

مهم چین در حمایت از ایران، وتوی رأی شورای امنیت برای بحران گروگانگیری سفارت آمریکا بود. حمایت آشکار و پنهان چین هم در بازارهای ایران را به رویش گشود و هم این که دسترسی به نفت برای افزایش و ثابت نگهداشتن نرخ رشد را تسهیل نمود (Chen, 2007: P5). این روابط اقتصادی و سیاسی تا زمان نگارش این مقاله کماکان وجود دارد؛ اما تفاوت در ایدئولوژی‌ها و ایستارهای این دو کشور نسبت به نظام اقتصاد بین‌المللی مانع از آن می‌شد تا هر دو طرف بتوانند یک بلوک ضدهژمونی را نضج ببخشند. چین وضع موجود را پس از اصلاحات دهه‌ی ۷۰ پذیرفته بود و می‌کوشید در اقتصاد بین‌المللی جایگاه مورد نظرش را کسب کند؛ در این راستا تحول - و نه تغییر - در آن را نمی‌پسندید. این در حالی بود که ایران انقلابی اساساً در راه برهم زدن نظم حاکم تلاش می‌کرد. این شرایط، امکان قرارگیری این دو در یک بلوک ضدهژمونی منسجم را منتفی ساخته بود. البته با تغییر شرایط و نظام در حال ظهور اقتصاد سیاسی جهانی این امکان به وجود آمده است و انقلاب اسلامی می‌تواند از این رهگذر با چین همراه شود. پدید آمدن سازمان همکاری‌های شانگ‌های نقطه‌ی عطفی در این راه است؛ اگرچه ایران نقشی جانبی را ایفا می‌کند.

انقلاب اسلامی و کشورهای نفتی: انقلاب اسلامی از ابتدای ظهور خود در نظر داشت از تنها ابزار مؤثر تولیدی خود به نحو شایسته‌ای در جهت به چالش کشیدن بلوک هژمون بهره‌برداری کند. از زمان پایه‌گذاری صنعت نفت کشور یک قرن می‌گذرد، تاریخ نفت ایران حاکی از آن است که ایرانیان در موقعیتی انفعالی و بدون داشتن ظرفیت لازم برای بهره‌گیری مناسب از منابع خدادادی کشور پا به عرصه‌ی این صنعت گذاشتند و همین مسأله با همراه طمع‌ورزی بیگانگان، مانع از آن شد که از امکانات این بخش به شیوه‌ای بهینه در جهت ارتقاء منابع ملی کشور بهره‌گیری شود.

اما با وجود این مشکلات، سیاست نفتی کشور خصوصاً در نیمه‌ی قرن اخیر یعنی از آغاز دهه‌ی ۱۹۵۰ تغییر و تحولات بزرگی را در طول چند دهه تا به امروز تجربه کرد.

در یک زمان دولت ایران خود را مدافع اقتصادی سیاسی کشورهای صنعتی غرب می‌دانست که این روند تا آنجا ادامه می‌یابد که گروهی از میهن‌پرستان به رهبری دکتر مصدق خواستار ملی شدن صنعت شدند. اگر چه عواملی باعث تحقق نیافتن این اهداف شد اما این حرکت نقطه‌ی آغاز برای تحول و تأثیرگذاری، نه تنها در سیاست نفتی ایران، بلکه در سیاست نفتی کشورهای دیگر صاحب نفت شد. این حادثه بزرگ گامی بزرگ برای سیاست مقابله و مقاومت در برابر کشورهای غربی بوده که در زمان پیروزی انقلاب به اوج خود رسید. انقلابی که براساس تضاد و باورهای مردم با حکومت شاه ایجاد شد، تحولی عمیق در سیاست نفتی ایران در عرصه‌ی داخلی و بین‌المللی پدید آورد. و همچنین این تحول آثار شگرفی بر وضعیت تولید نفت و مواضع نفتی ایران در بازار جهانی و انرژی بر جای گذاشت که خود معلول نگرش متفاوت رهبران انقلاب به مسائل منابع نفتی و شیوه‌ی بهره‌برداری از آن بود.

انقلاب اسلامی و سیاست جدید نفتی علاوه بر اینکه تحولات عمیقی بر سیاست داخلی کشور گذاشته همان طور نقش بسیار عمده‌ایی را در صحنه‌ی جهانی داشته و باعث واکنش و انعطاف کشورهای غربی و آمریکایی شد، مثلاً آمریکا به عنوان یک قدرت بزرگ نفتی جهان با تحت فشار قراردادن بنیان‌گذاران اوپک خصوصاً عربستان علیه ایران، جبهه می‌گرفت و عربستان که خود از رقبای سرسخت ایران بود در پی تضعیف ایران و ثبات درآمد نفتی خود از هر گونه اقدامی کوتاهی نمی‌کرد.

گسترش وابستگی کشورهای صنعتی جهان به نفت خام و تداوم رقابت جهانی بین آنها برای افزایش قدرت اقتصادی و سیاسی خود، زمامداران ایران را واداشت که سیاست نفتی کشور را در راستای موضع‌گیری‌ها و تحولات بین‌المللی پایه‌ریزی کنند. به عبارت دیگر یک رابطه‌ی مستقیم بین چارچوب نفتی ایران و جهت‌های فکری و درک دولتمردان کشور از اوضاع بین‌الملل برقرار شد.

قبل از انقلاب اسلامی ایران در چارچوب جنگ سرد یعنی در عرصه‌ی رقابت دو ایدئولوژی حاکم بر جهان و دو ابرقدرت نظامی، جایگاه ویژه‌ای بدست آورد. در محاسبات استراتژیک غرب به ایران نقش فعال در جهت مقابله و جهاد کمونیسم در حاشیه‌ی جنوبی شوروی داده شد. چنین نقشی، همسویی کامل با جهان‌بینی دولت ایران داشت. لذا ایران در ملاحظات بین‌المللی آمریکا نقش اقتصادی، امنیتی و سیاسی در رقابتهای بین‌المللی و در جهت منافع غرب ایفا می‌کرد. شاه که بقا و دوام حکومت خود را در موفقیت جهانی آمریکا و غرب می‌دید نفت را به عنوان وسیله‌ای موثر در جهت پیروزی این استراتژی به خدمت گرفت. ولی اگر چه الزامات ماهوی حکومت شاه همراهی او را با استراتژی منطقه‌ای و بین‌المللی آمریکا اجتناب‌ناپذیر کرده بود، اما این همسویی فاصله‌اش را با باورهای توده مردم بیشتر کرد. بعضی از دانشمندان روابط بین‌الملل علت عمده‌ی انقلاب‌ها در جوامع بشری را در ازدیاد بیش از حد فاصله بین باورهای حاکمان و مردم می‌دانند و یکی از ویژگی حکومت شاه در دیدگاه مردم عرصه‌ی نفت ارزان ایران به دنیای غرب از سوی شاه بوده و مردم باور داشتند که شاه با تاراج ثروت کشور برای آمریکا و غرب خوش خدمتی می‌کند. لذا در جریان انقلاب نحوه و میزان عرضه‌ی نفت ایران در بازار جهانی به عنوان معرفی مهم و استراتژیک پذیرفته شد.

دولتمردان جدید و انقلابی ایران همسو با باورهای مردم، نفت را به عنوان نقطه‌ی ضعف غرب و نقطه‌ی قوت و قدرت ایران در صحنه‌ی متلاطم روابط بین‌الملل ارزیابی کردند.

زامداداران و حکومت انقلابی به لحاظ داشتن جهانی‌بینی خاص خود، ایران را در معارضة با آمریکا و غرب می‌دیدند. لذا تأمین نیازهای نفتی کشورهای غربی با قیمت پایین را برخلاف اعتقادات ایدئولوژیکی و هدف‌های ملی تلقی می‌کردند. در این فضا، کاهش تولید نفت خام، محدودیت عرضه‌ی آن، فشار بالا بردن قیمت جهانی نفت به عنوان

پایه‌های سیاست نفتی کشور تعیین شد. حکومت انقلابی نیز از نفت به عنوان وسیله‌ی مؤثر در جهت رسیدن به هدف‌های منطقه‌ایی و بین‌المللی خود که بعد سیاسی و امنیتی داشت؛ استفاده کرد.

نفت از آغاز تجاری شدنش کالایی سیاسی بود. اما برای مدتهای مدید کشورهای صنعتی غرب از مواهب سیاسی آن بهره جستند. سیاسی شدن نفت برای کشورهای تولیدکننده در اوایل دهه‌ی ۷۰ و در نتیجه افزایش قیمت جهانی نفت و افزایش وابستگی کشورهای صنعتی، بر نفت ارزان کشورهایهایی که دارای ثبات سیاسی قابل برنامه‌ریزی نبودند، شرکت‌های نفتی کشورهای دیگر را واداشت تا برای افزایش تولید نفت در کشورها و مناطق غیراوپیک سرمایه‌گذاری کنند (میرترابی، ۱۳۸۴: ص ۹۱). نتیجه این تحول آن بود که سهم نفت ارائه شده از سوی کشورهای اوپیک در بازار جهانی کاهش یافت.

در این مورد در دهه‌ی ۸۰ تقاضا برای نفت کشورهای اوپیک از جمله ایران در مقایسه با اواسط دهه‌ی ۷۰ کاهش یافت. در سال‌های اولیه پس از انقلاب، کاهش تولید نفت خام ایران چندان تأثیر منفی بر درآمدهای ارزی کشور نگذاشت. علت عمده‌ی آن را نیز باید در افزایش قیمت نفت خام در بازار جهانی به دنبال وقوع انقلاب اسلامی در ایران و تجاوز عراق جستجو کرد.

البته در این زمان، یک رشته حوادث به تدریج به کاهش صادرات نفت ایران منجر شد. ایران برای سال ۱۹۸۰ بهای نفت خود را به ۳۰ دلار در هر بشکه (بالاترین قیمت نفت در میان اعضای اوپیک) رساند و همین امر سبب کاهش حجم عملیات ایران برای فروش نفت به شرکت‌های بزرگ نفتی همچون پرتسیش، پترولیوم و شل شد. در این زمان عوامل گوناگونی همچون دفاع ایران از قیمت بالای نفت، رکود اقتصادی جهان، افزایش شدید تولید نفت عربستان و عوامل سیاسی ناشی از بحران در روابط ایران و آمریکا سبب شد تا پیش از آغاز این جنگ تولید نفت کشور به کمتر از ۲ میلیون بشکه در روز برسد و در

نتیجه، این عوامل نقش اساسی را در فروش نفت که منجر به کاهش بیشتر آن شد، بازی می‌کند.

با آغاز تجاوز نظامی عراق به ایران در شهریور ماه سال ۱۳۵۹، بحران شدید دیگری در بازار نفت حاکم شد و بار دیگر قیمت‌ها رو به افزایش گذاشت. جنگ سبب شد، اوپک بهای نفت شاخص خود را تا ۳۲ دلار در هر بشکه افزایش دهد در این زمان ایران بهای نفت خود را تا ۷/۳ دلار در هر بشکه افزایش داد و از تأثیرات مهمی که سیاست نفتی در طول جنگ داشت؛ صادرات آن برای تأمین نیازمندیهای ارزی جنگ بود. مثلاً در سال ۱۳۶۱، ۷۰ درصد درآمد سالانه نفت به مقاصد نظامی اختصاص یافت. ولی حملات عراق به تأسیسات تولید و صدور نفت کشور عملاً مانع از آن شد که تولید نفت ایران در این سالها فراتر از ۵/۲ میلیون بشکه در روز برسد. حملات هوایی عراق باعث صدمات شدیدی به پالایشگاه نفت آبادان و پایانه نفتی خارک وارد کرد و این در حالی بود که ۶۰ درصد نفت ایران از این پایانه صادر می‌شد.

یکی از سیاست‌های نفتی در طول جنگ، صادرات نفت ایران به دورترین نقاط جنوب خلیج فارس بود. بدین ترتیب پایانه‌های نفتی ایران در جزایر لاوان، لارک و بندر عسلویه مورد بهره‌برداری قرار گرفت. با توجه به شرایط به وجود آمده در سیاست نفتی ناشی از انقلاب دولتمردان و زمامداران کشور بعد از انقلاب، راهکارهای جدید را در سیاست نفتی به کار بردند که تا حدود زیادی بر ارتقاء سیاست نفتی تأثیرگذار بود، یکی از راهکارهای مهم سیاست جدید، بازاریابی نفت ایران بود که در ذیل توضیح داده می‌شود.

یکی از نخستین اقدامات دولت پس از انقلاب در ایران لغو یک جانبه‌ی قرارداد من مدرسین بود که به واسطه‌ی آن شرکت‌های عضو کنسرسیوم به خریدار عمده‌ی نفت ایران تبدیل شد. دولت انقلابی ایران آماده بود بدون دخالت شرکت‌های عضو کنسرسیوم، سیاست نفتی خود را دنبال کند. در این زمان ایران همچنین به فروش نقدی نفت روی

آورد. طی دو سال بعد از انقلاب با قیمت‌گذاری بالا در فروش‌های نقدی نفت، فروش در این بازار در حال ظهور را بسیار جذاب می‌کرد. خریداران زیادی به این گونه معاملات نیز گرایش داشتند و آن هم به خاطر التهاب بازار به واسطه‌ی تحولات ناشی از انقلاب در منطقه بود. در این شرایط نفت ایران با فاصله‌ی زیادی از سایر کشورهای منطقه به گران‌ترین نفت خلیج‌فارس تبدیل شد. این سیاست نفتی در ابتدا موفقیت‌آمیز بود، اما با تغییر شرایط، بازار، باعث ایجاد مانع در مقابل این سیاست‌ها شد. مصرف نفت در واکنش نسبت به قیمت‌های بالا و بحران اقتصاد جهانی به سرعت رو به کاهش گذاشت. در همین حال، تولیدکنندگان غیراوپک که از قیمت بالای نفت به وجود آمده بودند، نیز بر میزان تولید خود افزودند و در نتیجه به تدریج بازار با اشباع نفت رو به رو شد و بهای نفت سیر نزولی پیدا کرد. نکته مهم اینکه با بروز جنگ و تجاوز عراق به ایران بار دیگر بازار نفت ملتهب شد اما با افزایش تولید کشورهای هم‌چون عربستان و تولیدکنندگان غیراوپک بازار بار دیگر اشباع گردید (نصری، ۱۳۸۰).

از دیگر سیاست‌ها ایران برای مقابله با شرایط رکورد بازار، فروش نفت در چارچوب داد و ستدهای تهاتری بود که در سال ۶۲ و ۱۳۶۳ یک چهارم تجارت خارجی ایران بر مبنای معاملات تهاتری بود.

در زمان جنگ ایران و عراق، اوپک در زمینه‌ی تولید نفت برای این دو کشور سهمیه‌ی تولید مساوی را در نظر گرفت و ایران هم که هدفش صدور نفت دست کم ۵/۲ میلیون بشکه در روز بود؛ تصمیم گرفت برای رسیدن به این هدف ابتکار عمل را در بازار به دست بگیرد. و نفت خود را به بهای پایین‌تر از ۳۴ دلار در هر بشکه به فروش رساند. که این امر سبب افزایش صادرات نفت ایران شد که همراه با تداوم جنگ و پیروزی نیروهای ایرانی در جبهه‌ها سبب ارتقاء موقعیت بین‌المللی ایران در منطقه و در سازمان اوپک شد (Cordesman&Al-Rodhan, 2005:P6).

بعد از انقلاب به طور کلی دیدگاه منفی نسبت به سرمایه‌گذارای در بخش‌های مختلف اقتصادی کشور پدید آمد و طی آن سرمایه‌گذاران خارجی به عنوان عامل قدرت استعمار غرب که تنها به غارت منابع اقتصادی کشور می‌اندیشیدند؛ تلقی شدند. در نتیجه تا قبل از سال ۱۳۶۸ سرمایه‌گذاری خارجی در بخش نفت، اندک و تنها معطوف به صنایع پایین دستی نفت بود. دیدگاه منفی نسبت به سرمایه‌گذاری خارجی که دیدگاه‌های قانون اساسی و دیگر قوانین بازتاب پیدا می‌کرد تا حدود زیادی حاصل تجربیات تلخ مربوط به شکست نهضت ملی شدن نفت و تلقی خاص گروه‌های سیاسی پس از انقلاب از فضای موجود در بازار جهانی نفت بود.

با وجود ثبات مناسب پس از جنگ به سبب فشارهای بین‌المللی و شرایط اقتصادی ایران، ریسک سرمایه‌گذاری در کشور همچنان بالا باقی ماند.

ایالات متحده آمریکا به عنوان یکی از قطب‌های تعیین‌کننده اقتصادی و تجاری دنیا در طول ۲ دهه پس از انقلاب اسلامی، ایران را همواره مورد تحریم و تهدید قرار داده است و از آنجایی که وقوع انقلاب اسلامی بسیاری از معادلات امنیتی منطقه را متأثر ساخته بود، آمریکایی‌ها بر آن شدند انقلاب را در مسیر مطلوب خود هدایت کنند یا اینکه با تنبیه ایران انقلابی، ضمن اضمحلال انقلاب، همسایگان این کشور را نسبت به عواقب اقدام علیه منافع آمریکا با خبر سازند. سکوت رضایت‌آمیز در سال‌های جنگ تحمیلی به‌خصوص همکاری با عراق در سال‌های آخر جنگ در جبهه‌های جنوب و جنوب غربی، موضوع بحث نیست؛ فقط در حد یک جمله یادآوری می‌شود که سیاست سکوت حمایت‌آمیز آمریکا در قبال عراق، انگیزه‌ای استراتژیک داشت و آن هم فرسایش انقلاب اسلامی ایران بود. همچنین با پایان جنگ و آغاز دوره‌ای جدید در ایران، آمریکا سیاست‌های تحریم شدیدتری در قبال ایران اتخاذ کرد که مجموع همه‌ی آنها را می‌توان در استراتژی همه چیز بدون ایران، خلاصه نمود.

در این دوره آمریکا کوشیده است که هر گونه تحرک اقتصادی و سیاسی ایران را در جهان خنثی نماید تا ایران منزوی شود. تلاش اصلی آمریکا متمرکز بر این بوده که ضمن ارتباط اقتصادی و سکوت رضایت‌آمیز در قبال شرکت‌های آمریکایی در خصوص خرید نفت از ایران، نوعی انقباض سیاسی و دیپلماتیک در قبال ایران پیشه کند و ایران به عنوان کشوری خودسر، تروریست و حامی بسط اسلام‌گرایی شیعی معرفی شود.

عربستان سعودی به واسطه‌ی دارا بودن بزرگترین ذخایر نفت جهان، سیاست نفتی منحصر به فردی را دنبال می‌کند که هدف آن به حداکثر رساندن مزایای تلاش از دارا بودن این حجم عظیم از ذخایر و ظرفیت عرضه‌ی آن است. عربستان برای دستیابی به هدف بالا، استراتژی نفتی خاصی را در سه عرصه دنبال می‌کند. ۱- عرصه‌ی روابط با دیگر اعضای سازمان اوپک ۲- به حداکثر رساندن درآمدهای ناشی از صادرات نفت ۳- افزایش عمر ذخایر خود که برای رسیدن به این هدف ۲ عامل مهم می‌باشد: ۱- قیمت تعادلی نفت ۲- میزان ظرفیت اضافی تولید.

عربستان به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب در ایران و تغییر سیاست‌های نفتی کشورمان در زمینه‌ی تولید نفت - نقش مسلطی در سازمان اوپک پیدا کرد. در سال‌های قبل از انقلاب به ویژه در دهه‌ی ۱۳۵۰ رقابت فشرده‌ایی میان ایران و عربستان بر سر ظرفیت تولید و تأثیرگذاری بر تصمیمات اوپک وجود داشت. در این زمان ایران با ظرفیت تولید ۶ میلیون بشکه در روز - عملاً به عنوان رقیب عربستان عمل می‌کرد و با پیگیری سیاست دفاع از قیمت بالا که از حمایت اکثر اعضای اوپک برخوردار بود، نقش رهبری‌کننده در اوپک را در دست گرفت. هر چند در سال ۱۳۵۶ ایران موضع خود را در خصوص بهای نفت تغییر داد و به همکاری بیشتر با عربستان پرداخت اما پس از انقلاب در ایران عوامل متعدد سبب ارتقای جایگاه عربستان در سازمان اوپک شد به طوری که امروزه از اوپک به عنوان سازمان تحت رهبری عربستان یاد می‌شود.

علاوه بر بازیگران دولتی تأثیرگذار بر سیاست نفت، بازیگران فرادولتی در جهان وجود دارند که نقش مهمی در تحولات نفتی ایران و جهان بازی می‌کنند که یکی از مهمترین این نهادهای فرادولتی تأثیرگذار در بازار جهانی نفت، سازمانی به نام سازمان اوپک می‌باشد که در خلال بیش از چهار دهه فعالیت، دوران پر فراز و نشیبی را سپری کرد. سازمان اوپک در ۱۴ سپتامبر ۱۹۶۰ در اجلاس بغداد و توسط کشورهای بنیان‌گذار که عبارتند از ایران، عراق، کویت، عربستان سعودی و نروژ تأسیس شد که این ۵ کشور ۱۷ درصد از ذخایر نفت ۳۶ درصد بازار نفت جهان را در اختیار داشتند.

هدف اصلی تشکیل سازمان اوپک ایجاد هماهنگی و وحدت در خط‌مشی‌های نفتی کشورهای عضو و تغییر بهترین شیوه‌ها برای تأمین منابع فردی و جمعی سازمان است برای این منظور سازمان روش‌ها و وسایل تأمین تثبیت قیمت‌ها در بازارهای بین‌المللی نفت را با توجه به حذف نوسانات مضر و غیرضروری پیش‌بینی می‌کند.

از بدو تأسیس اوپک تا کنون عوامل و متغیرهای مختلفی بر رفتار این سازمان در بازار جهانی نفت، تأثیر گذاشتند به همین علت است که ارزیابی عملکرد اوپک با توجه به تعدد عوامل تأثیرگذار بر رفتار آن کار دشواری است. عوامل تأثیرگذار بر عملکرد اوپک را می‌توان به دو دسته داخلی و خارجی تقسیم کرد. عوامل داخلی همچون ناهمگونی اعضا، از نظر حجم ذخایر و سیاست‌های تولید، تعارضات ایدئولوژیک اعضا بی‌ثباتی سیاسی کشورهای عضو و همچنین تفاوت سمت و سوی سیاست خارجی اعضا در ارتباط با کشورهای مصرف‌کننده، اثر منفی بر عملکرد اوپک دارد. با این حال ساختارهای اقتصادی کم و بیش مشابه اعضا و وابستگی شدید آنها به درآمدهای نفتی، عاملی است که اعضای سازمان را با وجود تمامی اختلافات یاد شده، برای پیگیری منافع مشترک، کنار یکدیگر نگه داشته است. در بخش عوامل خارجی، آژانس بین‌المللی انرژی، سیاست‌های نفتی آمریکا و دیگر کشورهای بزرگ مصرف‌کننده و اقدامات شرکت‌های چند ملیتی را می‌توان از عوامل

تضعیف‌کننده اوپک یاد کرد. با این حال حجم بالای ذخایر اوپک (۷۷ درصد کل ذخایر نفت جهان) و هزینه‌ی پایین توسعه‌ی ذخایر آن، موقعیت منحصر به فردی از نظر بین‌المللی به این سازمان بخشیده است.

در یک تحلیل که از سوی محافل غربی مطرح می‌شود، اعضای اوپک به جناح بازها و کبوترها تقسیم می‌شوند. بر این اساس کشورهای با ذخایر کم به همراه کشورهای دارای جمعیت زیاد، مانند نیجریه و ایران، اغلب به عنوان بازها، هوادار افزایش قیمت نفت هستند در مقابل کشورهایی همچون عربستان و کویت با ذخایر عظیم و جمعیت کم، به سبب نگرانی از پیامد افزایش قیمت که می‌تواند تغییرات تکنولوژیکی و توسعه ذخایر جدید را به دنبال داشته باشد، خواهان قیمت پایین‌تر هستند.

و اما آنچه که در اینجا مدنظر می‌باشد، این است که از آنجایی که ایران نخستین تولیدکننده‌ی نفت در منطقه بود. و در حال حاضر پس از عربستان سعودی، ایالات متحد و روسیه چهارمین تولیدکننده‌ی بزرگ به شمار می‌آید و با توجه به ذخایر بالا انتظار آن بود که ایران همواره قدرتی مؤثر و صاحب نقش در منطقه‌ی اوپک، باشد؛ این نقش تا اوایل ۱۹۸۰ پایدار بود ولی با وقوع انقلاب اسلامی جنگ تحمیلی و مشکلات ناشی از ترمیم خرابی‌های جنگ، ایران از عربستان سعودی عقب افتاد. مطالعه‌ی حدود چهار دهه فعالیت ایران در سازمان اوپک گویای این واقعیت است که از نقش ایران در این سازمان به طرز محسوسی کاسته شده مجموعه‌ای از عوامل باعث کاهش اعتبار ایران در اوپک و به طور کلی در بازار انرژی دنیا گردید که عبارتند از:

- ۱- تولید ثابت که ناشی از ضعف سرمایه‌گذاری می‌باشد که آن هم معلول کمبود داخلی و سخت‌گیرهای بین‌المللی است که در مجموع ثبات و امنیت ملی ایران را مخدوش کرد.
- ۲- استراتژی آمریکا (همه چیز بدون ایران) که در بحث متذکر شدیم.
- ۳- تقاضاهای فزاینده‌ی داخلی و پیامدهای منفی آن و ... (نائبیان، ۱۳۷۸).

انقلاب اسلامی و کشورهای آفریقایی: فاصله‌ی جغرافیایی و استمرار شرایط استعماری پس از استقلال در اغلب این کشورها و همراه شدن این شرایط با مشکلات منطقه‌ای اجازه‌ی نفوذ در اقتصاد این گروه از کشورها را به ایران نمی‌داد. روابط اقتصادی این کشورها با ایران عمدتاً به برخی کشورهای شمال آفریقا نظیر لیبی محصور می‌شد. این شرایط با گذار به اقتصاد سیاسی جهانی دگرگون شده است و ایران به سرمایه‌گذاری در زمینه‌های زیربنایی، صنعت خودرو، بهداشت و... در این حوزه‌ی جغرافیایی مبادرت ورزیده است.

نتیجه‌گیری

انقلاب اسلامی از لحاظ تاریخی یک جریان جوان و نارس است. این انقلاب شکوهمند توانسته است با طرح یک ایدئولوژی ویژه و یکتا، هژمونی و تولید رضایت بازتولیدکننده‌ی سرمایه‌داری را به محاق بگذارد. انقلاب اسلامی توانست با ظهور خود در شرایطی که تبلیغ می‌شد در جهان تشنج‌زدایی شده‌ی میان دو ابرقدرت هیچ حادثه و تحول مهم سیاسی در دنیا رخ نخواهد داد و پایدار نمی‌ماند، مگر این که در رابطه و حمایت یکی از دو ابرقدرت باشد (محمدی، ۱۳۸۶: ص ۱۴)، هر دو گزینه تغییر اجتماعی را به چالش کشید. اما در نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل جدید که از اوایل دهه‌ی ۷۰ میلادی قرن بیستم شروع و تا اوایل دهه‌ی ۹۰ میلادی تداوم می‌یابد، نتوانست دستاوردهای عالمگیری داشته باشد. دلایل این روند را می‌توان به شرح زیر خلاصه نمود:

۱- به دست نداشتن ابزارهای تولید در سطح بین‌المللی از قدرت انقلاب در تحول روابط تولید بین‌المللی کاست. وقوع جنگ هشت ساله‌ی تحمیلی نیز زمینه‌ی ارتقاء کنترل این ابزارها را کاهش داد و حتی نفت نیز توان جولاندهی سابق خود را از دست داد.

۲- وابستگی بیشتر کشورها به هژمونی بین‌المللی و تولید رضایت نسبی برای آنها از جانب بلوک هژمونی که ظهور رسانه‌های ارتباطی جدید بر شدت آن می‌افزود؛ به‌ویژه آنکه کنترل و نوآوری در این حوزه محصور به بلوک هژمون بود.

۳- فعالیت‌های انقلاب اسلامی برای بلوک‌سازی به تداخل با سایر بلوک‌های تاریخی انجامیده که یا نگاه تاریخی مثبتی نسبت به ایران نداشتند و یا این که بُعد جغرافیایی و فرهنگی امکان همگرایی آنها را تا حد زیادی تضعیف می‌نمود. بلوک کمونیستی به عنوان بلوک ضد هژمونی مطرح، تحمل ظهور رقیب جدید را نداشت؛ به‌ویژه آن که این رقیب خواهان بازگشت به ایدئالیسم دینی در مقابل ماتریالیسم کمونیستی بود. بلوک تاریخی اعراب نیز نه تنها ایستار خوشایندی نسبت به عجم‌ها نداشتند بلکه از منظر دینی این انقلاب شیعی را رقیبی برای سنت می‌پنداشتند. خرده بلوک‌های آفریقایی به علت شکاف‌های جغرافیایی و فرهنگی عمیق خود با انقلاب اسلامی، توان لازم را برای ایفای نقش در بلوک ضد هژمونی جدید نداشتند. توجه به این نکته ضرورت دارد که این خرده بلوک‌ها در انحصار بلوک هژمونی عمل می‌نمودند.

۴- عدم تداوم، بازاندیشی و نوآوری در تفکر ضد هژمونیک که خود محصول عدم اجماع، اقتضات تاریخی و... بود و به عدم یکپارچگی دولت در نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل دامن می‌زد.

۵- کاربردی نشدن سازمان یافته‌ی این تفکر ضد هژمونیک.

به طور کلی می‌توان گفت؛ که انقلاب اسلامی ایران توانست در طی یک دهه بعد از ظهور خود و در نیمه‌ی دوم عمر نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل جدید، سازماندهی مذکور را به چالش بکشد. اما این چالش نتوانست در حدی باشد که به تضعیف کلی یا افول این نظام منجر شود و یا حتی بدیلی نظیر نظام اشتراکی مارکسیسم لنینیستی در مقابل آن پدید آورد. البته دور از انصاف خواهد بود اگر نگوییم که انقلاب اسلامی توانست ایده‌ی اقتصادی

بدیل و جدای از اقتصاد سرمایه‌داری و اقتصاد مارکسیستی را در اذهان مطرح سازد؛ ایده‌ای که به طرح مسائلی مانند «بانکداری اسلامی» انجامید.

منابع

۱. بلیس، جان و اسمیت، استیو، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، ترجمه‌ی ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران، مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، چاپ اول، جلد اول، ۱۳۸۳.
۲. پالان، رونن. اقتصاد سیاسی جهانی، ترجمه‌ی دکتر حسین پوراحمدی و ایوب کریمی، تهران، نشر مهاجر، چاپ اول، ۱۳۸۶.
۳. سریع القلم، محمود. روش تحقیق در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۴. کاستلز، مانوئل، عصر اطلاعات، تهران، طرح نو، چاپ سوم، ۱۳۸۴.
۵. محمدی، منوچهر. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران، نشر دادگستر، چاپ اول، ۱۳۸۶.
۶. مشیرزاده، حمیرا. تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران، سمت، چاپ اول، ۱۳۸۴.
۷. میرترابی، سعید. مسائل نفت ایران، تهران، شرکت نشر قومس، چاپ اول، ۱۳۸۴.
۸. نائیبیان، جلیل، پژوهش در مسائل سیاسی تاریخی نفت در ایران، تهران، ثارالله، چاپ اول، ۱۳۷۸.
۹. نصری، قدیر. نفت و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول، ۱۳۸۰.
۱۰. استیگلنیتز، جوزف. جهانی سازی و پیامدهای آن، تهران، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۸۴.

۱۱. حاتمی، عباس. «دولت و اقتصاد در ایران پس از انقلاب: تأثیر سیاست‌های بازتوزیعی بر جدال‌های هرمنوتیکی، طبقاتی و پیدایش دولت غیریکپارچه در ایران»، *مجله سیاست دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، دوره ۳۸، شماره ۲: ۱۱۷-۸۹. ۱۳۸۷.

۱۲. پوراحمدی، حسین. *اقتصاد سیاسی جهانی*، تقریرات درس اقتصاد سیاسی بین‌الملل در دوره‌ی کارشناسی ارشد دانشگاه شهید بهشتی، زمستان ۱۳۸۶ و بهار ۱۳۸۷.

۱۳. حشمت زاده، محمد باقر. *انقلاب اسلامی ایران و بازتاب آن*، تقریرات درس انقلاب اسلامی و بازتاب آن در دوره‌ی کارشناسی ارشد دانشگاه شهید بهشتی، پائیز و زمستان ۱۳۸۷.

14. Aras, Bulent .Transformation of The Iranian Political System: Towards a New Model, in *Middle East Review of International Affairs*, September, Vol.5, No.3. 2001.
15. Brumberg, Daniel & et al Iran, Energy and Geopolitics ,in www.bakerinstitute.org, Japan, May, 2008.
16. Cordesman, Antony H. & Al-Rodhan, Khalid RThe Changing Risks in Global Oil Supply and Demand: Crisis or Evolving Solutions?, First working draft in web, September, 2005.
17. Cox, R. W. Social Forces, States and World Orders: Beyond International Relations Theory, *Millennium*, Vol.10, No.2, 1981.
18. Cox, R. W. Gramsci, Hegemony and International Relations, *Millennium*, Vol.12, No.2, 1983.
19. Cox, R. W. Postscript 1985, in R. O. Keohane (ed.), *Neorealism and Its Critics*, New York, 1986.
20. Cox, R. W. Towards a Post-Hegemonic Conceptualization of World Order: Reflections on the Relevancy of Ibn Khaldun , in J. N. Rosenau and E-O, 1992. 21.Czempiel (eds), *Governance Without Government: Order and Change in World Politics* (Cambridge).
22. Cox, R. W. Multilateralism and World Order, *Review of International Studies*, Vol.10, 1992.

23. Rosamond, Ben. Babylon and on Globalization and International Political Economy, in Review of International Political Economy, November, Vol.10, No.4, 2003.
24. Sachs, Jeffrey D. Twentieth-Century Political Economy: A Brief History of Global Capitalism, in Oxford Review of Economic Policy, Vol.15, No.4, 2004.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی